

بوروکراتیزم و جناح‌ها (یا فراکسیون‌ها)

مسئله‌ی گروه یا جناح بندی در یک حزب تبدیل به یک بحث محوری شده است. با توجه به اصالت مهم این مسئله و شکل بسیار حادی که به خود گرفته، نیاز به برخورد کاملاً شفاف دارد. در بیش تر مواقع این مسئله تبدیل به موضوع بسیار بزرگی می شود.

ما در کشور تنها حزب موجود هستیم و در شرایط کنونی دیکتاتوری (انقلابی پرولتاریا - مترجم) غیر این نیز نمی تواند باشد. نیازهای گوناگون طبقه‌ی کارگر، دهقانان، دستگاه دولت و جناح‌های آن، آنان را وادار می کند تا از هر وسیله‌ای برای ابراز نظر خود، جهت فشار آوردن بر حزب ما استفاده کنند. مشکلات و تضادهای موروثی عصر ما، نزاع موقت بر سر منافع بخش‌های مختلف پرولتاریا یا اختلافات بین پرولتاریا و دهقانان، از طریق هسته‌های کارگری و دهقانی، دستگاه دولت و نیز جوانان دانشجوی بر حزب فشار وارد می آورند. فرق‌های ظریف در عقاید، و اگرایی* (اختلاف)های مقطعی دیدگاه، ممکن است بیان کننده‌ی فشار بعیدی از طرف منافع اجتماعی خاص بوده و در شرایط محیطی مشخص ممکن است به گروه‌های با ثباتی تبدیل شوند. این گروه‌ها سپس، دیر یا زود، شکل جناح‌های سازماندهی شده‌ای را به خود می‌گیرند که در نتیجه رو در رویی با بقیه‌ی اعضای حزب،

* - تغییر و تحولات- یاشار آذری

خود را بیش از پیش در مقابل فشار از خارج قرار می‌دهند. این است تکامل منطقی گروه بندی در عصری که حزب کمونیست مجبور می‌شود رهبری زندگی سیاسی را منحصراً به دست گیرد.

چه پیامدهایی در پیش رو است؟ اگر جناح بندی مد نظر نیست، پس هیچگونه جناح دائمی نیز نباید ایجاد گردد؛ اگر ایجاد جناح دائم مد نظر نیست، پس باید از ایجاد گروه‌های موقت نیز اجتناب نمود. طبیعتاً برای اینکه گروه موقت ایجاد نشود، باید هیچگونه اختلاف نظری وجود نداشته باشد، زیرا در صورت وجود اختلاف نظر بین دو نفر، افراد به ناچار [پشت یک نظر یا دیگری قرار گرفته] گروه تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر اما، چطور می‌توان از واگرایی دیدگاه در یک حزب نیم میلیونی اجتناب کرد؛ [واگرایی‌ای] که کل کشور را در شرایط سخت و دردناک ویژه ای فرو می‌برد؟ این تضاد عمده‌ای است که در بطن موقعیت حزب دیکتاتوری پرولتاریا نهفته است و موقعیتی است که فرار از آن صرفاً با روش رسمی غیرممکن است.

پارتیزان‌های «خط مشی کهن» که به قطعنامه‌ی «کمیته مرکزی» رأی دادند، با این اطمینان که همه چیز مثل سابق باقی خواهد ماند، دلیل خود را اینگونه شرح می‌دهند: فقط نگاه کنید، سرپوش دستگاه ما تنها اندکی برداشته شده است و نقداً انواع و اقسام گرایش‌ها برای جناح بندی درون حزب خود را نمایان کرده‌اند. این سرپوش باید مجدداً با تمام قدرت و توان بر جا گذاشته شود تا دیگر غیرقابل نفوذ از خارج گردد. این خرد و فضیلت کوتاه‌بینانه‌ای است که بر پایه‌ی آن سخنرانی‌ها و مقالات بیشمار اراکه شده است. پارتیزان‌های دستگاه در اعماق آگاهی خود به قطعنامه‌ی «کمیته مرکزی» یا به عنوان یک اشتباه سیاسی می‌نگرند که باید سعی شود بی‌زیان باشد و یا

اینکه به عنوان یک مانور به آن نگاه می کنند که باید به کار گرفته شود. به عقیده من، آن ها به شدت اشتباه می کنند. و اگر تاکتیکی برای به هم ریختن حزب محاسبه و ارائه شده است، از طرف کسانی است که اصرار بر حفظ گرایش کهن داشته، در حالی که تظاهر به قبول گرایش نو دارند.

از درون این تضادها و اگرایی های دیدگاهی است که نهایتاً به طور اجتناب ناپذیری نظریه ی عمومی را شکل می دهد. محدود کردن آن به دستگاهی که متعاقباً مسئول مهیا ساختن ثمره ی اینکار برای حزب به شکل دستورالعمل یا فرمان است، حزب را از نظر ایدئولوژی و سیاسی عقیم می سازد. برای اینکه تمام اعضای حزب در تهیه و به کارگیری قطعنامه ها سهیم باشند، باید به ایجاد جناح های ایدئولوژیکی موقت دامن زد، با این ریسک که ممکن است این جناح ها به جناح های دائمی تبدیل و یا حتی به انشعاب کشیده شوند. چه باید کرد؟ آیا ممکن است که راه حلی وجود نداشته باشد؟ آیا ممکن است که هیچ حد وسطی بین رژیم «آرام» و در انشعابات تکه و پاره شدن برای حزب وجود نداشته باشد؟ بلی! راهی وجود دارد و وظیفه ی رهبری ایجاب می کند که هر بار و به ویژه در هر نقطه عطفی، خطی را که با وضعیت حقیقی مطابقت دارد، پیدا نماید.

قطعنامه ی «کمیتة مرکزی» به زبان ساده می گوید که رژیم بوروکراتیک خود، یکی از منابع انشعاب است. این حقیقتی آشکار است که اکنون اثبات آن دیگر ضرورتی ندارد. «خط مشی کهن» که از دموکراسی فاصله قابل توجهی داشته با این حال، نتوانست حزب را از انشعابات غیرقانونی، بهتر از بحث داغ کنونی حفظ نماید؛ بحث های داغی که نمی توان از خود پنهان داشت و می تواند به شکل گیری جناح های موقتی یا ادامه دار منتهی گردد. برای اجتناب از این

امر، ارگان‌های رهبری باید به حرف‌های توده‌ها گوش فرا دهند، بدون اینکه هرگونه انتقادی را نشانه‌ی روحیه‌ی انشعاب‌طلبی بشمار آورده که در پی آن، یا باعث به سکوت همیشگی آوردن کمونیست‌های وظیفه‌شناس و متعهد شوند و یا آن‌ها را به سوی انشعاب سوق می‌دهد.

بوروکرات‌ها خواهند گفت که این امر اما، چیزی نه بیش‌تر و نه کم‌تر از توجیهی است از طرف «میاسنیکوف»^۱ و طرفدارانش. چطور؟ پیش از هر چیز، بندی که ما هم اکنون بر آن تکیه کردیم تنها یک متن از قطعنامه «کمیته مرکزی» است. اضافه بر آن، از کی تا به حال توضیح برابر است با توجیه؟ اینکه بگوییم یک زخم بر اثر کمبود گردش خون یعنی کمبود اکسیژن [در محل زخم] ناشی می‌شود، به این معنا نیست که ما وجود زخم را «توجیه» می‌کنیم و آن را جزء عادی بدن می‌دانیم. نتیجتاً تنها کاری که می‌شود کرد، این است که زخم را باز کرده و ضد عفونی نمود و از همه مهم‌تر، باید پنجره را باز کرده و اجازه‌ی گردش هوا داد تا اکسیژن لازم از طریق خون به محل زخم برسد. مشکل اما اینجا است که حتی مبارزترین جناح «خط مشی کهن» معتقد است که قطعنامه‌ی «کمیته مرکزی» غلط است، به ویژه در بندی که از بوروکراتیزم به عنوان منشأ انشعابات یاد می‌کند. و اگر صراحتاً این را بیان نمی‌کند، دلایل رسمی دارد؛ دلایلی که کاملاً در هماهنگی با طرز تفکر فورمالیته اداری بوده و از ویژگی‌های ضروری بوروکراتیزم است.

در شرایط کنونی وجود انشعابات معضلی بی‌چون و چرا است و جناح‌های مختلف، حتی اگر موقتاً هم که شده ممکن است به انشعاب کشیده شوند. اما

^۱ - کارگر بلشویک کهنسال، به دلیل گرایشات منشویکی در سال ۱۹۲۲ اخراج گردید. سال‌ها بعد، استالین او را به تبعید فرستاد و او از آنجا در سال ۱۹۲۹ به ایران و از ایران به ترکیه گریخت.

همانطوری که تجربه نشان داده، جناح‌بندی و انشعاب ضرورتاً عوامل زیان‌آوری هستند که باید از وجودشان جلوگیری کرد. تنها با سیاستی درست و متناسب با وضعیت موجود، می‌توان از اینگونه جناح‌بندی‌ها و انشعابات پیشی گرفته و بر آن‌ها چیره شد.

کافی است که تاریخچه‌ی حزب خودمان را مطالعه کنیم، حتی اگر فقط محدود به دوران انقلاب باشد؛ در دورانی که انشعاب کردن، بالاخص خطرناک بشمار می‌آید و ملاحظه می‌کنیم که مبارزه علیه این خطر نمی‌تواند محدود به تقبیح رسمی و ممنوعیت باشد.

در پاییز سال ۱۹۱۷، در رابطه با مسأله‌ی مهم و اساسی کسب قدرت بود که سهمگین‌ترین اختلاف [نظری] در حزب درگرفت. آهنگ خشمگین حوادث، این اختلاف را به چنان تندی فوق‌العاده‌ای رساند که تقریباً بلافاصله به ایجاد انشعاب منتهی می‌شد. مخالفان تغییر نظام اجباری، شاید ناخواسته، با عناصری خارج از حزب، بلوکی ساخته و اعلامیه‌های خود را در ارگان‌های غیرحزبی منتشر کردند و کارهای دیگری از این قبیل.^۲ در آن لحظه، اتحاد حزب به یک مو وصل بود. چگونه آن انشعاب دفع گردید؟ تنها و تنها به وسیله‌ی پیشرفت سریع وضعیت و پیامدهای مطلوب آن. چنانچه سیل حوادث به کندی پیش می‌رفت و یا از آن هم مهم‌تر اگر قیام به شکست می‌انجامید، انشعاب، خواهی نخواهی اتفاق می‌افتاد. تحت رهبری قاطع اکثریت «کمیته مرکزی»، حزب در یک حمله تند و شدید از روی سر موقعیت موجود گذشت؛ قدرت، تصاحب گردید و اپوزیسیون که از نظر تعداد در کمیت ولی از کیفیت

^۲ - مخالفان عمده، زینوویف و کامنف، نقشه‌ی حزب در مورد اوراق «گورکی» را در شب قیام فاش و مورد انتقاد قرار دادند. آن‌ها از جانب «ریکوف»، «نوگین»، «میلی یوتین»، «لوسوفسکی»، «شلیاپنیکوف»، «ریزانوف»، «لارین» و دیگران حمایت می‌شدند.

بسیار قوی برخوردار بود، پلاتفرم اکتبر را پذیرفت. آن جناح و خطر انشعاب در آن زمان منتفی شد، اما نه با تصمیمات رسمی بر پایه‌ی اساسنامه، بلکه با عمل انقلابی.

نفاق بزرگ دوم بر سر جریان صلح «برست-لیتووسک» برخاست. پارتیزان‌های جنگ انقلابی^۳ در آن زمان یک جناح حقیقی با ارگان مرکزی خود تشکیل دادند. در این حکایت تا چه اندازه حقیقت نهفته است، من نمی‌توانم بگویم، اما بر اساس این حکایت، بوخارین در آن لحظه تقریباً آماده شده بود تا حکومت لنین را دستگیر کند.^۴ به هر حال ممکن است اینطور باشد که وجود یک جناح کمونیست، موجب ایجاد خطر فوق العاده‌ای برای وحدت کل حزب شده بود. اقدام به انشعاب در آن زمان کار چندان مشکلی نمی‌بود و از رهبری... تلاش فکری بزرگی نمی‌طلبید: [رهبری حزب] می‌توانست به حکمی علیه جناح چپ کمونیست بسنده کند. با این وجود، حزب از روش‌های پیچیده‌تری استفاده نمود؛ ترجیح داد تا بحث کند، شرح دهد، با استفاده از

^۳ - به رهبری بوخارین، آن‌ها نشریه‌ی فوق العاده حزبی‌ای را در پتروگراد مستقلاً انتشار دادند. بقیه در گروه شامل «رادک»، «کرسینسکی»، «اوسینسکی»، «ساپرونوف»، «یاکولوف»، «پیکرووسکی»، «پیاتاکوف»، «پروبرازنسکی»، «سافاروف» و از این قبیل می‌شدند. تروتسکی پیش از خودداری از رای دادن، در حمایت از لنین برای کسب رای اکثریت، از موضع «نه صلح و نه جنگ» حمایت کرد.

^۴ - در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۳، «پرودا» نامه‌ای را که به وسیله‌ی کمونیست‌های سابق امضا شده بود، به چاپ رساند که در آن این حکایت تأیید شده بود. در جلسه‌ی «کمیته اجرایی» شوروی، «کامکوف، انقلابی اجتماعی چپی» "با لحنی شوخی آمیز" به بوخارین و پیاتاکوف گفت: «خوب، اگر اکثریت را بگیری چه کار خواهید کرد؟ لنین استعفا خواهد داد و ما مجبور خواهیم شد تا یک «شورای کمیسرهای مردمی» تازه تأسیس نماییم. در آن صورت، فکر می‌کنم که ما پیاتاکوف را رئیس شورا خواهیم کرد...» بعدها، انقلابی اجتماعی چپی دیگری به نام «پروشیان» با خنده به رادک گفت: «تنها کاری می‌کنی نوشتن قطعنامه است. آیا آسان‌تر نخواهد بود که لنین را برای یک روز دستگیر کرده، اعلام جنگ با آلمان را بدهیم و بعد دوباره همگی او را به ریاست شورا انتخاب نماییم؟»

تجربه به اثبات برساند و موقتاً خود را در برابر ویژگی شومی که ظهور جناح سازمانیافته ای را از درون حزب ایجاد کرده بود، کنار بکشد.

مسئله‌ی سازماندهی کار ارتش نیز ایجاد گروه‌هایی نسبتاً توانا و نسبتاً سنگدل را می‌آفرید که در تضاد با ایجاد یک ارتش معمولی با دستگاه نظامی متمرکز و متخصصان آن و... بود.^۵ در مقاطعی از زمان، مبارزه شکل فوق‌العاده شدید به خود می‌گرفت. اما مثل ماه اکتبر، مسئله با تجربه حل شد: به وسیله‌ی خودِ جنگ. برخی اشتباهات و گزاف‌های سیاست ارتش رسمی، تحت فشار اپوزیسیون اصلاح‌گرایان و اینکار نه تنها بی‌زیان بود، بلکه برای سازماندهی ارتش معمولی منفعت هم داشت. اپوزیسیون هم تدریجاً خود را منحل کرد. تعداد زیادی از نمایندگان بسیار فعال آن در سازماندهی ارتش شرکت جستند و رتبه‌های برجسته‌ای را به دست آوردند.

واضح است که در زمان این بحث به یاد ماندنی، گروه بندی‌های شکل گرفته، همان اتحادیه‌های صنفی بودند.^۶ اکنون که ما امکان بررسی کل این مقطع از زمان را، در نگاهی کوتاه داریم و به دنبال تجربه‌های به دست آمده می‌توانیم [وضعیت آن زمان را] روشن کنیم، ملاحظه می‌کنیم که بحث نه به هیچ وجه حول اتحادیه‌های کارگری بود و نه حتی درباره‌ی دموکراسی

^۵ - «اپوزیسیون نظامی» بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ تحت رهبری «و. م. اسمیرنوف» قرار داشته و از حمایت «فوروشیلوف»، «میژلائوک» و استالین و عده‌ای دیگر، علیه تروتسکی برخوردار بود. کنگره هشتم حزب کمونیست در سال ۱۹۱۹، از خط سیاسی تروتسکی حمایت کرد.

^۶ - از نوامبر ۱۹۲۰ (و کنگره پنجم اتحادیه‌های کارگری) تا مارس ۱۹۲۱ (و کنگره دهم حزب).

«کمیته مرکزی» به دو دسته تقسیم شده بود، یک دسته ۸ نفری به رهبری لنین و یک دسته ۷ نفری که شامل تروتسکی، بوخارین، «دژرژینسکی»، «آندری یف»، «کریستینسکی»، «پروبرائزینسکی» و «سربریاکوف» می‌شد. کنگره حزب از گروه لنین حمایت کرد.

کارگری. آنچه که در این جدال‌ها بیان گردید، اضطراب عمیق درون حزبی بود که انگیزه‌اش طولانی کردن شدید سازمان اقتصادی کمونیزم جنگی بود. کل ارگانیزم اقتصادی کشور تحت فشار، پرس شده بود. بحث نقش اتحادیه‌های کارگری و دموکراسی کارگری، تحقیق در زمینه مسیر اقتصادی را کاملاً پنهان نمود. راه نجات، در پایان دادن به تقاضای مواد غذایی و انحصار غلات و نیز در رهایی تدریجی صنایع دولتی از قید ستم مستبدانه جهت‌گیری اقتصادی مرکزی تشخیص داده شد.^۷ این تصمیمات تاریخی، متفقاً اتخاذ شده و بحث اتحادیه کارگری را کاملاً در گلو خفه کرد و چند ماه پس از برقراری قرارداد «نپ»، ایجاد تغییرات اساسی در قطعنامه‌ی اتحادیه‌های کارگری ضروری شده و نتیجتاً نقش خود این اتحادیه‌ها نیز کاملاً تغییر کرد.

پایدارترین و به نوعی خطرناک‌ترین گروه، «اپوزیسیون کارگری» بود.^۸ این [گروه] به شیوه‌ای تحریف شده انعکاس دهنده‌ی تضادهای کمونیزم جنگی، برخی اشتباهات حزبی و همچنین مشکلات عینی اساسی در تشکیلات سوسیالیستی بود. اما این بار نیز باز ما خود را به یک ممنوعیت رسمی محدود نساختم. در زمینه‌ی دموکراسی، تصمیمات رسمی گرفته شد و برای پاکسازی حزبی اقدامات مؤثر و فوق‌العاده مهم اتخاذ گردید که توانست در مقابل انتقادات و مطالبات «اپوزیسیون کارگری» جواب قانع‌کننده بدهد. و از همه مهم‌تر اینکه به شکرانه‌ی این تصمیمات و اقدامات اقتصادی اتخاذ شده به وسیله‌ی حزب است که از بین رفتن واگرایی‌های دیدگاه و گروه بندی

^۷ - مراکز هدایت تولید (گلاوها)، عمودی تقسیم شده بود و به این دلیل در سال ۱۹۲۱ به عنوان تشکیلات ناموفق اقتصادی، برجیده شد.

^۸ - رهبری آن به عهده شلباپنیکوف، «کولونتای»، «کیسیلیف»، «لوتو وینوف» و دیگران بود که مدعی بودند، مدیریت حیات اقتصادی می‌بایستی به دست اتحادیه‌های کارگری سپرده شود.

متوقف شد و اینکه «کنگره‌ی دهم» توانست ممنوعیت رسمی را در ایجاد جناح برقرار نماید، با اعتقاد به اینکه این تصمیم تنها روی کاغذ باقی نخواهد ماند. همانطوری که تجربه و عقل سلیم سیاسی حکم می‌کند، لازم به بیان نیست که این ممنوعیت، خود به تنهایی دارای هیچگونه ضمانت مطلق یا جدی علیه ظهور گروه‌های تازه عقیدتی و سازمانیافته نیست. ضمانت اصلی در این زمینه، رهبری صحیح، توجه به الزامات مقطعی که در حزب بازتاب می‌یابد، انعطاف‌پذیری دستگاه که نباید فلج‌کننده بوده بلکه ابتکار حزب را سازمان دهد، می‌باشد. ابتکاری که نباید نه از انتقاد وحشتی داشته و نه مانع اعمال هراس برانگیز جناح‌ها گردد. تصمیم «کنگره‌ی دهم» جهت ممنوعیت جناح‌ها تنها می‌تواند یک کاراکتر (یا خصوصیت) کمکی بوده و به تنهایی نمی‌تواند کلید حل تمام مشکلات داخلی باشد. این، «اعتقاد به بت‌سازی سازمانی» خواهد بود، اگر باور داشته باشیم که صرفنظر از توسعه‌ی حزب، اشتباهات رهبری، محافظه‌کاری دستگاه، تأثیرات بیرونی و مانند این‌ها، وجود یک تصمیم، کافی است که ما را از گروه‌بندی‌ها و اغتشاشات موروثی که به شکل جناح ظاهر می‌گردد، محفوظ نگهدارد. اگر با این دید نگاه کنیم، وجود بوروکراتیزم را ثابت کرده‌ایم.

یک نمونه‌ی قابل توجه از این مسأله، برای ما، تاریخچه تشکیلات پتروگراد است. اندکی پس از «کنگره‌ی دهم» که ایجاد گروه و جناح را ممنوع کرد، یک مبارزه‌ی تشکیلاتی پُر هیجان در پتروگراد در گرفت که به ایجاد دو گروه منجر شد که کاملاً مخالف یکدیگر بودند. ساده‌ترین کار در قدم اول، این می‌بود که تقبیح نامه‌ای علیه لااقل یکی از این گروه‌ها صادر می‌شد. «کمیتة مرکزی» اما این پیشنهاد در روش کار را که از پتروگراد رسیده بود، بی‌تردید رد کرد

[و به جای آن] نقش میانجی را به خود گرفت و در نهایت، نه تنها موفق شد تا همکاری آن‌ها را با یکدیگر جلب نماید، بلکه توانست آن‌ها را کاملاً به هم پیوند زده و به یک تشکیلات تبدیل نماید. این مثال بسیار مهمی است که باید به خاطر سپرد و افکار بوروکراتیک را روشن نمود.

همانطوری که پیش‌تر نیز گفتیم، هر گروه پایدار و مهم درون حزب مانند سخنگوی منافع اجتماعی [قشری در جامعه] است و این موضوع در مورد جناح‌های تشکیلاتی حتی بیش‌تر هم صدق می‌کند. هرگونه انحرافی، در مسیر توسعه‌ی آن، ممکن است به منافع طبقه‌ی دشمن یا نیمه‌دشمن پرولتاریا تبدیل گردد. اکنون بوروکراتیزم یک انحراف است؛ یک انحراف زیان‌آور که امیدوارم احتیاجی به بحث نداشته باشد. از لحظه‌ای که این [بوروکراتیزم] حاکم می‌شود، حزب را به خارج شدن از مسیر اصلی خود تهدید می‌نماید و دقیقاً خطرش هم در همین است. اما - و این حقیقتی است بی‌نهایت آموزنده و هم‌زمان به شدت اخطار دهنده - تمام آنانی که بی‌چون و چرا و با اصرار تمام و بعضی مواقع با وحشیگری تمام، اعلام می‌کنند که هرگونه اختلاف نظر، هرگونه گروه‌بندی عقاید هر چند هم موقتی، نشان دهنده‌ی منافع طبقاتی متضاد با پرولتاریا است، حاضر نیستند همین معیار را در مورد بوروکراسی اعمال نمایند.

این در حالی است که معیار اجتماعی در این مورد کاملاً صدق می‌کند، زیرا که بوروکراتیزم شری است کاملاً جا افتاده، انحرافی بی‌چون و چرا زیان‌آور که به طور رسمی محکوم شده، اما هنوز هیچ نشانی از زدوده شدنش نیست. اضافه بر این، از میان برداشتن اش به یک ضرب‌کار خیلی دشواری است. اما همانطوری که در قطعه‌نامه «کمیتة‌ی مرکزی» آمده، اگر بوروکراتیزم، حزب را

به جدایی از توده ها تهدید می کند و نتیجتاً باعث تضعیف ماهیت طبقاتی حزب می گردد، پس باید اینطور استنتاج نمود که مبارزه با بوروکراتیزم هرگز نمی تواند ناشی از نفوذ [طبقه ای] غیر از طبقه ی کارگر باشد. برعکس، اگر آرمان حزب در این است که ماهیت پرولتری خود را حفظ نماید، بدیهی است که باید مقاومت در برابر بوروکراتیزم را ایجاد نمود. بدیهی است که تحت شعاع مقاومت، گرایشات غلط، زیان آور و ضربه ی زننده ی گوناگونی می توانند ظاهر گردند. و آن ها را نمی توان فاش کرد، مگر از طریق تحلیل مارکسیستی از ماهیت ایدئولوژی آن ها. اما مقاومت در برابر بوروکراتیزم درون گروهی که متهم است به اینکه خود را برای خدمت به بیگانه کانالیزه کرده، خود «کانالی» است برای نفوذ بوروکراسی.

معذالک اشتباه خواهد بود اگر به روشی ساده بخواهیم، فکر کنیم که اختلافات حزبی و حتی گروه بندی، چیزی به جز مبارزه برای نفوذ در طبقات مخالف نیست. بنابراین در سال ۱۹۲۰، مسأله ی تهاجم به لهستان دو جریان نظری را ایجاد نمود، یکی سیاست متهورانه تری را نمایندگی می کرد و دیگری احتیاط را موعظه می کرد.^۹ آیا این دلیل بر گرایشات مختلف طبقاتی بود؟ من فکر نمی کنم که آن را بشود قطعی جواب داد. اختلافات تنها بر سر ارزیابی موقعیت، نیرو و راهکارها بود. اما معیار اصلی در این ارزیابی در هر دو جبهه مشترک بود.

حزب اغلب می تواند یک مسأله را از راه های مختلف حل نموده و به یک نتیجه برسد، زیرا راه ما راهی دردناک و وظایف سیاسی مانند مسائل اقتصادی تشکیلات سوسیالیستی، بی تردید واگراهای دیدگاهی و گروه بندی

^۹ - اولی را لنین رهبری می کرد و دومی را تروتسکی و رادک.

موقت نظری را ایجاد می‌کند. برای حزب ما، رسیدگی سیاسی به تمام تفاوت‌های ظریف نظری از طریق تحلیل مارکسیستی همیشه یکی از مؤثرترین مقیاس‌های ممانعت‌کننده [از رشد بوروکراتیزم] بوده است. اما این رسیدگی مارکسیستی کنکرت (یا محکم و واقعی) است که باید به آن متوسل شد و نه عبارات‌های کلیشه‌ای که مکانیزم دفاعی بوروکراتیزم است. اگر مسیر «خط‌مشی تازه» جدی‌تر فراهم آید، امکان کنترل ایدئولوژی سیاسی ناهمگون که اکنون بر ضد بوروکراتیزم بلند شده خیلی بیش‌تر خواهد شد و بهتر می‌توان آن را از هرگونه عنصر خارجی و زیان‌آور مصون نگهداشت. اما اینکار بدون تغییر عقاید و سیاست‌های دستگاه حزب و اختیار عقاید و سیاست‌های تازه غیرممکن است. برعکس آنچه که ما در حال حاضر شاهد آن هستیم، حمله‌ی تازه از جانب حزب است که هرگونه انتقاد از «خط‌مشی کهن» را که رسماً محکوم شده ولی عملاً از بین نرفته، به کنار می‌زند و به انتقادات به عنوان روحیه انشعاب می‌نگرد. اگر جناح بندی خطرناک باشد - که البته خطرناک هم هست - آنگاه بستن چشم خود به روی این خطر نشانه‌ی وجود جناح محافظه‌کار بوروکراتیک است. دقیقاً بر ضد همین خطر است که *قطعنامه‌ی «کمیته مرکزی» تیر خود را نشانه گرفته است.*

برای اکثریت بزرگی از کمونیست‌ها نگهداری از اتحاد حزب بزرگ‌ترین مسأله است. باید اما بی‌پرده گفته شود که: اگر در حال حاضر خطری جدی اتحاد یا اتفاق آرای حزب را تهدید می‌کند، این خطر همان بوروکراسی لجام‌گسیخته است. از درون این جبهه است که صداهای فتنه برانگیز بیرون آمده است. در آنجا است که برخی جرأت کرده‌اند بگویند: ما از انشعاب نمی‌هراسیم. نمایندگان این گرایش هستند که در بطن گذشته دست و پا می‌زنند

تا شاید بتوانند کینه‌ی بیش‌تری را به درون بحث تزریق کنند؛ کسانی که بطور مصنوعی خاطرات مبارزات پیشین و انشعابات گذشته را دو باره زنده می‌کنند تا ذهن حزب را به طور نامحسوسی با امکان انشعاب تازه ای به عنوان جرمی بزرگ و فجیح آشنا سازند. برخی حتی خواهان مخالفت با اتحاد حزب، در مقابل تضعیف رژیم بوروکراتیک هستند.

اگر حزب خود را دچار نوسان کند و اگر عناصر حیاتی دموکراسی خود را قربانی نماید، تنها مبارزات درونی خود را وخیم تر کرده و باعث متزلزل شدن انسجام‌اش می‌گردد. کسی نمی‌تواند اعتماد به دستگاه حزبی را مطالبه کند، چنانچه خود او هیچ اعتمادی به حزب نداشته باشد. این کل مسأله است. پیشاپیش بی‌اعتمادی بوروکراتیک داشتن نسبت به حزب، نسبت به ذهنیت حزب و روح دیسپلین (یا انضباط) آن، انگیزه‌ی عمده‌ی زیان‌آفرینی سلطه‌ی دستگاه است. حزب جناح بندی نمی‌خواهد و آن را تحمل نمی‌کند. تصور اینکه [حزب] بخواهد دستگاه خود را خُرد کند و یا به کسی اجازه بدهد که این دستگاه را خُرد کند، تصویری بسیار زشت و زنده است. [حزب] می‌داند که این دستگاه از با ارزش‌ترین عناصری شکل گرفته که مهم‌ترین بخش‌های تجارب گذشته را دربر دارند. اما می‌خواهد آن را تمدید کند و به آن یادآوری نماید که این دستگاه متعلق به او [به حزب] است و به وسیله‌ی آن [حزب] انتخاب شده و نمی‌باید خود را از آن [حزب] جدا سازد.

با دقت کامل بر روی وضعیت ایجاد شده در حزب و اینکه به دنبال یک دوره بحث، این وضعیت به ویژه روشن گردیده است، می‌توان ملاحظه کرد که آینده، خود را در مقابل دیدگاهی دوگانه می‌یابد. یا این گروه بندی مجدد ایدئولوژیکی ارگاتیک که در حال رخ دادن درون حزب است و به موازات خط

قطعنامه‌های «کمیته مرکزی» قدمی در راه رشد ارگانیک حزب بوده و شروع فصل تازه‌ای بزرگ است - و آن مطلوب‌ترین عاقبت کار برای همه‌ی ما و سودمندترین روش برای حزب است، زیرا بعد می‌تواند به آسانی بر بحث‌ها و اپوزیسیون غیرضروری غالب گشته و با دلایل محکم و مهم با گرایش‌های دموکراتیک مبتدل برخورد نماید، و یا اینکه باید این فرصت را تقدیم ضدحمله نمود که [در این صورت] دستگاه [حزبی] کم و بیش تحت نوسانات عناصر محافظه‌کار قرار گرفته و تحت عنوان مبارزه با جناح بندی، حزب را به عقب می‌راند تا «آرامش» برقرار کند. راه دوم به مراتب دردناک‌تر خواهد بود و لازم به تذکر نیست که از توسعه‌ی حزب جلوگیری نخواهد کرد، اما این توسعه بدون زحمات فراوان و مقابله با ناهنجاری‌ها نخواهد بود. زیرا این روش بیش از هر روش دیگری به ایجاد گرایش‌های زیان‌آور، تجزیه‌کننده و متضاد با حزب دامن خواهد زد. این‌ها دو احتمالی است که باید در نظر گرفت.

لئون تروتسکی

مسکو ۱۹۲۳

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶